

زمانی برای اعتماد درس ۵، اعتماد به انجیل استیفن جی. نیکولز

جورج یانسی، به جامعه‌شناسه. او در دانشگاه شمال تگزاس، جامعه‌شناسی درس می‌ده. اون مسیحیه و اخیراً اصطلاحی رو بررسی می‌کرد که خودش اونو ساخته. این اصطلاح، «مسیحیت‌هراسی» هست. مطالعات جامعه‌شناسانه‌اش، درباره‌ی گرایش‌ها متغیر نگرش آمریکایی‌ها نسبت به مسیحی‌هاست؛ مخصوصاً مسیحیانی که الهیات محافظه‌کارانه دارند.

پس درباره‌ی مسیحیان عام نیست که می‌گن، «بله، من مسیحی‌ام»؛ بلکه مسیحیانی که به کلیسا می‌زن و مرتباً در کلیسا شرکت می‌کنند؛ تعلیم کتاب مقدس رو تأیید می‌کنند و به سببی اعتقادات الهیاتی، اعتقادات الهیاتی محافظه‌کارانه رو تأیید می‌کنند.

پس به دنبال نگرش فرهنگی آمریکایی‌ها نسبت به مسیحیانی که الهیات محافظه‌کارانه دارند. در جریان تحقیقاتش، اصطلاح «مسیحیت‌هراسی» رو مطرح کرد و به کتاب درباره‌اش نوشت. او کتاب‌های متعددی نوشته، اما اسم یکی از کتاب‌هاش «مسیحیان بسیار، شیرهای اندک» هست. این در واقع، به خطی بود که یکی از پاسخ‌دهنده‌های نظرسنجی‌اش، درباره‌ی دیدگاهش نسبت به مسیحیت بهش داده بود. این اشاره‌ی واضح به قرون اولیه‌ی مسیحیت که یکی از جفاهای مسیحیان این بود که صرفاً جلوی شیرهای استادیوم انداخته می‌شدند، «مسیحیان بسیار، شیرهای اندک». بذارید بعضی از مواردی رو که تحقیقاتش نشون داد، نقل قول کنم: «اعضا به‌طور کلی، خرافاتی‌اند و همون نگرشی رو دارند که در اروپای قرون وسطی، منجر به ظلم و ستم زیادی شد.» البته اشاره به جنگ‌های صلیبیه.

«برای انسان، شرم‌آوره که این جهالت، خرافات و تعصب، هنوز در عصر مدرن ادامه داره. شرم‌آوره که در عصر روشن‌بینی و پیشرفت علمی، خرافات پیش از قرون وسطی، همچنان قابل رؤیته.» یادتونه درباره‌ی «اعتماد به کلام» صحبت کردیم، که اگه درباره‌ی نشونه‌های علمی یا علوم اجتماعی صحبت می‌کنید، این کتاب براتون، قدیمی و منقرض شده خواهد بود؛ و نه فقط مفید نخواهد بود، بلکه پیروی ازش خطرناکه. این نظرات، چنین چیزی رو می‌گن. یکی دیگه می‌گه، «این ایده‌ی منو تقویت می‌کنه که فکر می‌کردم اون‌ها اکثراً آدم‌های احمقی‌اند که برنامه‌ی جهالت‌گیورانه رو با این رویای واهی تحمیل می‌کنند که به خدای پدر جادویی، نادیدنی و آسمانی؛ و فرزند او، راهنمای فکر و عمل‌شونه، از بابانوئل و خرگوش عید قیام فراتر رفته؛ اما همچنان از لحاظ عقلانی، کودکانه‌اس.»

و بعد نهایتاً اینکه «برادرم بسیار باهوشه، اما به جوون آشفته‌اس؛ همه‌ی استدلال‌ها رو رد کرده و تفکر محافظه‌کارانه رو پذیرفته. متأسفانه، این به‌شدت توانایی‌های بالقوه‌اش رو هدر می‌ده.»

پس جورج یانسی در تحقیقاتش به مطالبی دست یافت که به عنوان «مسیحیت هراسی» دسته‌بندی کرد. حالا سؤال اینه. نه تنها این درباره‌ی دنیایی به ما می‌گه که در اون زندگی می‌کنیم، بلکه این سؤال رو در ذهنم ایجاد می‌کنه که ما چطوری انجیل رو به چنین شخصی اعلام کنیم؟ این هم به سؤال دیگه‌اس: آیا این شخص، یا اون شخص، فراتر از محدوده‌ی انجیله؟ آیا ممکنه مورد خصومت قرار بگیریم یا دوباره کنار گذاشته بشیم و فکر کنیم، «آیا انجیل همچنان می‌تونه در این شخص نفوذ کنه؟»

آیا تعیین محدوده‌ی جنگی رو می‌بینیم؟ یا تکلیف‌مون رو برای اعلام انجیل و تشخیص این موضوع می‌دونیم که حتی در مواجهه با مخالفت و دشمنی، همچنان ملزم هستیم انجیل رو موعظه کنیم؟ آیا معتقدیم که انجیل به اندازه‌ی کافی قدرتمنده که در این چیزها نفوذ کنه؟ خُب، بذارید از عهد جدید یه مثال بزنم، که به نظرم، اونجا این اتفاق افتاده. این در فیلیپیان باب ۱ هست.

حالا در فیلیپیان، با نویسنده‌ی کتاب مقدس برخورد می‌کنیم که او هم در زندان بود. پس این پولسه. به احتمال زیاد به نظر می‌رسه که در زندان روم بود. عده‌ای استدلال می‌کنند که این دوران حبس او در روم نبود؛ اما اشاره به خانواده‌ی قیصر و اشاره به نگهبانان امپراتوری، نشون می‌ده که این رساله در زمانی که پولس، زندانی روم بود، به کلیسای فیلیپیان نوشته شده. احتمالاً در سال ۶۱ یا ۶۲ میلادی بود. وقتی پولس اولین بار به روم رسید، در حبس خونگی بود. او آزاد شد و در سال‌های آینده، بارها به اونجا سفر کرد.

اما بعد، در سال ۶۴ تا ۶۶؛ بین این زمان‌ها؛ طبق سنت کلیسا می‌دونیم که او و پطرس به روم برگردونده شدند؛ زندانی بودند و این بار آزاد نشدند. این بار، در واقع، شهید شدند. در امپراتوری نرون شهید شدند. نرون، امپراتوری بود که نه تنها ناظر حبس دوم و شهادت‌شون بود، بلکه بر این حبس نظارت داشت.

امپراتوری بدتر از نرون وجود نداشته. چیزهایی رو که دیدیم، در نظر بگیرید؛ حتی ظلم و ستم‌هایی که در قرن بیستم، از حاکمان قرن بیستم دیدیم که غیرانسانیه؛ فقط وحشت و شرارت برای قوم خودشون و اقوام دیگه بود؛ نرون هم دقیقاً یکی از این بدترین اشخاص بود.

نرون، بسیار خودپسند بود. در واقع، مجسمه‌ی خودش رو ساخت که ارتفاعش تقریباً ۳۰ متر بود و اسمش رو «تندیس بزرگ» گذاشت تا نشون بده چه رهبر بزرگی در روم بود. باغ‌هایی رو برای خودش ساخت و برای اینکه این باغ‌ها به سرعت ساخته بشن، از سراسر دنیا، برده‌ها رو به کار گرفت و مورخان تخمین زدند که فقط برای بنای باغ‌هاش، ده‌ها هزار برده، جون‌شون رو از دست دادند؛ به خاطر شرایط کاری وحشتناک و مُشت‌آهنینی که نرون با استفاده از اون‌ها این کارگران رو مجبور می‌کرد که باغ‌اش رو تکمیل کنند؛ تا اون‌تونه در اوقات فراغتیش در این باغ‌ها قدم بزنه و در باغش اربه‌سواری کنه. احتمالاً نرون، یه دیوونه بود که بر امپراتوری حکمرانی می‌کرد.

او امپراتور امپراتوری روم بود و در دوران حبس پولس در روم، اون در روم سلطنت می‌کرد. در واقع، این قیصر؛ به باب ۱ می‌ریم،

اما آگه به آخر این کتاب پرید، به باب ۴، در آیه‌ی ۲۲ می‌بینید که، «جمع مقدسان به شما سلام می‌رسانند»؛ منظورش، مقدسین روم بود؛ و بعد می‌گه، «علی‌الخصوص آنانی که از اهل خانه قیصر هستند.»

این نرونه. مقدسینی در خانه‌ی نرون بودند. فقط به این موضوع فکر کنید. خُب، بیابید به باب ۱ برگردیم. می‌خوام با شما، به‌طور خاص، آیات ۱۳ تا ۱۴ رو بررسی کنم. ببخشید، آیات ۱۲، ۱۳ و ۱۴. از آیه‌ی ۱۲ شروع می‌کنیم: «اما ای برادران، می‌خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، برعکس به ترقی انجیل انجامید، به‌حدی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج خاص و به همه دیگران. و اکثر از برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به‌هم رسانیده، بیشتر جرأت می‌کنند که کلام خدا را بی‌ترس بگویند.»

حالا اینجا چه خبره؟ پولس دستگیر شده. ظاهراً می‌تونه مهمون دعوت‌کنه و با مردم ملاقات‌کنه؛ اما دستگیر شده. نگهبان زندان‌اش، یا نگهبان امپراتوریه یا نگهبان خود امپراتوره. حالا، این‌ها بهترین نیروهای سربازان رومی بودند که خودشون از بهترین نیروها بودند. نگهبان امپراتور، در اصل، مأمور امنیتی قیصر بود و بعد، وقتی قدرت‌شون بیشتر می‌شد، مأمور امنیتی سِناتورها و مقامات رومی سراسر امپراتوری روم می‌شدند.

معمولاً ۶ ماه، ۱۲ ماه، ۱۸ ماه خدمت می‌کردند و به اطراف امپراتوری روم فرستاده می‌شدند و متناوباً تکالیف‌شون عوض می‌شد. وقتی به قرن یکم می‌رسیم، نگهبان امپراتور که در ابتدا برای محافظت از قیصر معین می‌شد، اون قدر قدرت و ثروتش زیاد می‌شد که در واقع، قیصر از ضربه‌ی نظامی بالقوه‌شون می‌ترسید.

آگه می‌خواستید نماد قدرت روم و اقتدار رومی رو داشته باشید، بهتر بود که نماد نگهبان امپراتور رو بگیریید. این فرهنگ روم، خلاف مسیحیت بود. در واقع، روم، دو عنوان برای مذهب داشت. یکی از این عناوین، «لسیتاش رلیجیو» بود که البته در انگلیسی می‌گیم، «مذهب قانونی». «لسیتاش رلیجیو»؛ دیگری، «الیستاش سوپراستیشیو» بود. یعنی خرافات. حتی یه مذهب مشروع محسوب نمی‌شد. برای اینکه نظر واقعی‌شون رو نشون بدیم، این عنوان «الیستاش سوپراستیشیو» رو می‌گرفت.

حالا، وقتی روم از اقوام دیگه سبقت گرفت؛ و این اقوام دیگه، اکثراً مذاهب چندخدایی خودشون رو داشتند؛ مشکلی نبود؛ حالا این‌ها فقط خدایان بیشتری بودند که وارد این ترکیب می‌شدند؛ و ما خدایان رومی رو داریم که عملکردشون شبیه خدایان ملت‌های دیگه بود؛ پس فقط اسامی رومی داشتند، یا اسامی یونانی و اسامی مختلف داشتند.

ایرادی نداره؛ همه‌ی ما عضو معبد خدایان بزرگیم؛ پس خدایان بیشتری رو اضافه می‌کنیم. پس وقتی روم بر این ملت‌ها سبقت گرفت؛ اکثراً چندخدایی بودند؛ این مذاهب، صرفاً «لسیتاش رلیجیو» نامیده می‌شدند؛ بدین معنا که آزادی عمل داشتند و می‌تونستند آزادانه، مذهب‌شون رو اجرا کنند. مَهر تأیید امپراتوری روم رو داشتند و می‌تونستند آزادانه مذهب‌شون رو اجرا کنند. یهودیت، اساساً جایگاه «لسیتاش رلیجیو» رو به‌دست آورده بود، اساساً به‌خاطر اینکه تبلیغات مذهبی زیادی انجام نمی‌شد.

به‌نوعی می‌گفتند «مالت رو نگهدار، همسایه‌ات رو دزد نکن»؛ این‌ها چنین نظری داشتند؛ اما مسیحیت از ابتدا، عنوان «الیستاش سوپراستیشیو» رو گرفت. در واقع، اسنادی رو از مورخ باستانی رومی، تکتیتوس در دست داریم؛ او وقایع تاریخی قیصر و وقایع تاریخی نرون و مخصوصاً وقایع رویداد مهم نرون در رابطه با مسیحیان در سال ۶۴ و آتش‌سوزی روم رو نوشت. حالا، بر اساس کلام مورخان، نرون مسئول آتش‌سوزی روم بود. برای برنامه‌ی عمرانی بزرگ‌اش که برای تبدیل روم به یه شهر بزرگ بود، می‌خواست مناطق فقیرنشین رو از بین بپره.

پس معاون‌اش رو فرستاد تا بعضی از این مناطق فقیرنشین رو آتیش بزنه؛ و در این فرایند، آتیش از کنترل خارج شد و زمین‌های بیشتری رو در بر گرفت؛ بیش از چیزی که نرون در نظر داشت یا تصور می‌کرد. پس حالا با مشکل بزرگی مواجه شده. شایعات در بین رومی‌ها پخش شد: نرون مسئوله. شاید اینو شنیدید که «وقتی روم در آتش می‌سوخت، نرون ساز می‌نواخت.» پس حتی اگه نرون مسئول نبود، اما در زمانی که روم بهش نیاز داشت، اونجا نبود. پس طبق کلام تکتیتوس، یه سپربلا لازم داشت.

پس تقصیر رو گردن فرقه‌ای انداخت که منفور بودند. فرقه‌ای که منفور بودند. حالا، چرا مسیحیان منفور بودند؟ حالا، اون‌ها اخلاقیاتی رو تعلیم می‌دادند که فراتر از اخلاقیات همسایه‌هاشون بود. اون‌ها فضیلت رو ترویج می‌دادند. فضیلت رو در محل کار ترویج می‌دادند. شما صرفاً نمی‌تونید به این حقیقت تکیه کنید که ارباب‌تون خوب نیست.

شما در حضور خداوند کار می‌کنید. وظیفه دارید کارتون رو طوری انجام بدید که انگار برای خداوند انجام می‌دید. این اخلاقیات کاری بود که هیچ‌کس در تاریخ بشر ندیده بود؛ اما این الهیات محافظه‌کارانه‌ی اون‌ها بود که باعث می‌شد همسایه‌هاشون از اون‌ها متنفر بشن. پس تکتیتوس می‌گه، تقصیر به گردن گروهی انداخته شد که به خاطر اعمال مذهبی منفورشون، مورد نفرت بودند. اون‌ها اسم رهبرشون، کریستوس رو گرفتند؛ کسی که در دوران حکومت پنطیوس پیلاتس، روی صلیب گشته شد.

پس اون‌ها مقصر اعلام شدند و جرم‌شون، «الیستاش سوپراستیشیو» بود. در این فرهنگ رومی، کلیسا متولد شد. مسیحیت، غیرقانونیه. پس این حقیقت رو در قرن یکم داریم: مسیحیت، غیرقانونیه. ما این رویداد رو هم داریم. رویداد عجیبی که در فیلیپیان باب ۱ هست؛ چون این نماد فرهنگ روم، در واقع، در محدوده‌ی انجیل قرار گرفت. خارج از محدوده‌ی انجیل نبود؛ و به‌نوعی، برای قدرت انجیل، غیرقابل نفوذ نبود.

در واقع، انجیل دقیقاً در جایی نفوذ کرد که به نظر ما غیرمحمتمل بود؛ یعنی نگهبانان امپراتور. «اما ای برادران، می‌خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، برعکس به ترقی انجیل انجامید، به‌حدی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج خاص و به همه دیگران.»

حالا می‌خوام تا چند دقیقه دیگه به عبارت «در مسیح» برگردم؛ اما اینجا منظور اینه که نگهبان امپراتور؛ یادتونه که تکلیف‌شون عوض می‌شد. خدمتی رو که بهشون سپرده شده بود، انجام می‌دادند و بعد تکلیف جدید می‌گرفتند و یه گروه جدید می‌رفتند و

یکدفعه، با هم صحبت می‌کردند و درباره‌ی این زندانی خیلی عجیبی که در روم بود، با هم صحبت می‌کردند. این زندانی، برخلاف زندانی‌های تحت سرپرستی نگهبانان امپراتور بود؛ چون این زندانی به دشمنانش محبت می‌کرد.

این باعث تعجب‌شون می‌شد. این زندانی، درباره‌ی کلام انسانی که اغلب از افراد زیادی شنیده بودند، صحبت نمی‌کرد؛ بلکه این زندانی، کلام خدا رو به‌شون می‌گفت. این زندانی، علاقه‌ای نداشت که فلسفه‌ی زمینی به‌شون بده یا فلسفه‌ای که به‌شون کمک‌کننده انسان بهتری بشن. این زندانی، کلام حیات ابدی رو به‌شون می‌داد: انجیل عیسی مسیح. این انجیل، غالب شد.

ما اینو باید ببینیم. این مباحثه‌ی اون‌ها بود. ما در روم، در دوران حکومت نرون، تحت سرپرستی نگهبانان امپراتوری هستیم؛ و انجیل، موفقه؛ انجیل، قدرتمنده؛ و انجیل، تغییراتی رو ایجاد می‌کنه. حالا همه‌ی این‌ها چه مفهومی داره؟ به پیامد چندگانه‌شون نگاه کنید. پس نه تنها انجیل در بین نگهبانان امپراتور اعلام شد و اون‌ها درباره‌ی مسیح شنیدند و درباره‌ی انجیل شنیدند، بلکه «اکثر از برادران»؛ یعنی احتمالاً کسانی که در روم بودند؛ حالا درباره‌ی برادران روم صحبت می‌کنیم؛ دقیقاً در خونه‌ی قیصر هستند! اگه می‌خوان زندگی مسیحی داشته باشند، همه متوجه می‌شن. این باعث می‌شه چه اتفاقی برایشون بیفته؟ اون‌ها «به خداوند اعتماد کردند»؛ نه به خاطر اینکه پولس به‌عنوان سِناتور منسوب شده، نه به خاطر اینکه پولس برنده‌ی «جایزه‌ی سخنوری شهروند رومی سال ۵۵ میلادی» شد؛ بلکه زندانی شد. دوباره، این خلاف چیزی بود که درک کرده بودند؛ این طور نیست؟ پس اون‌ها به خداوند اعتماد کردند.

ما انتظار نداشتیم این سه کلمه رو ببینیم «از زنجیرهای من»؛ اما در واقع، این به اون‌ها اعتماد می‌ده؛ و به خاطر اعتمادشون، چی کار می‌کنند؟ «بیشتر جرأت می‌کنند که کلام خدا را بی‌ترس بگویند.» هنوز درباره‌ی این کلمه صحبت نکردیم: ترس. در این دوران تغییر فرهنگی، در این تغییرات و تغییر شرایط که جای محکمی برای ایستادن نداریم؛ نه تنها این دوران بی‌ثباتیه، بلکه دوران ترس هم هست؛ دورانی که ظلم و ستم رو می‌بینید، جفای بالقوه رو می‌بینید، قدرت دشمن رو می‌بینید. این دوران ترسه؛ اما نه برای مسیحیان رومی.

پس پیامدش چیه؟ پیامدش برای شما مسیحیان فیلیپیه که حالا با زنجیرهای پولس و الگوی مسیحیان رومی جرأت یافتید، تا شما هم در فیلیپی، با شجاعت، انجیل رو اعلام کنید. می‌تونم به‌طور خاص به یه نفر در کلیسای فیلیپی فکر کنم که واقعاً از خوندن این مطلب لذت برد. او زندان بان بود.

فکر می‌کنم؛ می‌تونید تصور کنید که در شهر فیلیپی هستید و این خبر بهتون می‌رسه، «سلام، یه نامه از پولس رسیده و در روز خداوند، اونو می‌شنویم؟» می‌تونید تصور کنید؟ در کلیسای خونگی تون در فیلیپی جمع شدید و این طومار یا صفحات؛ صفحات پایروس رسیده و کشیش؛ یا اگه پرزبیتری هستند؛ یکی از مشایخ که معلمه، جلوی جماعت کلیسایی ایستاده و برای اولین بار، کلمات کتاب فیلیپیان رو می‌خونه. می‌گه نگهبانان امپراتور درباره‌ی مسیح می‌شنوند.

و یه زندان بان نشسته؛ نمی‌دونم؛ در ردیف دوم، صدلی دوم نشسته و تحت تأثیر قرار می‌گیره. «من اونجا بودم. این کار رو کردم.

می‌دونم پولس درباره‌ی چی صحبت می‌کنه. «درسته؟ اما می‌بینید اینجا چه اتفاقی می‌افته؟ چون پولس شجاعانه شهادت داد، این به رومیان جرأت بخشید. وقتی این شهادت به فیلیپی رسید، فیلیپیان جرأت یافتند. بذارید این ما رو تشویق کنه. انجیل، قدرت داره.

ما دلایل زیادی برای اعتماد به انجیل داریم. در واقع، برای این کار ملزم شدیم. ما ملزم هستیم که کلام خدا رو اعلام کنیم. می‌تونید با من به اشعیا باب ۴۰ برید؟ فقط می‌خوام به این نگاه کنم. ما زمانی رو به این اختصاص دادیم. می‌خوام به مدتی رو به چند آیه‌ی اول اختصاص بدیم. از آیه‌ی ۱۲ شروع کردیم و جلورفتیم.

می‌خوام به قبل از آیه‌ی ۱۲ بریم. پس اشعیا باب ۴۰، از آیه‌ی ۹ شروع می‌کنیم: «ای صهیون که بشارت می‌دهی به کوه بلند برای!» می‌دونید پیام‌آور چی کار می‌کنه؟ پیام می‌آره. این یه سؤال فریب‌دهنده‌اس. پیام‌آور، پیام می‌آره.

برو و خبر خوش رو اعلام کن. «و ای اورشلیم که بشارت می‌دهی آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که «هان خدای شما است!» اینک خداوند یهوه با قوت می‌آید و بازوی وی برایش حکمرانی می‌نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می‌آید. او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره‌ها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیردهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد.»

پس این تکلیف ماست: باید به بالای کوه بلند بریم و با شجاعت خبر خوش رو اعلام کنیم. ما صرفاً نمی‌گیم، «هان خدای شما است!» بلکه الآن می‌تونیم بگیم، «هان اکنون بره‌ی خدا است! بره‌ای که برای گناه ذبح شد.» این خبر خوشه. این انجیله؛ و یه نفر، وقت گذاشته که اینو برامون موعظه کنه. یه نفر الزام‌اش رو تشخیص داده و قدرتی رو که در این انجیله، تشخیص داده و خبر خوش رو به ما اعلام کرده و ما اونو شنیدیم. روح، چشمان نابینامون رو باز کرد و ما فرزند خدا شدیم.

و حالا موظف‌ایم که نترسیم، وحشت نکنیم، فکر نکنیم که «شاید این شخصی که خیلی دشمنی می‌کنه، از محدوده‌ی انجیل خارج.» نه. به انجیل اعتماد کنید و خبر خوش رو اعلام کنید.

پس ما به انجیل اعتماد می‌کنیم. در جلسه‌ی آخر، به اعتمادمون به امید خواهیم پرداخت. در جلسه‌ی بعد، با هم به این موضوع خواهیم پرداخت.